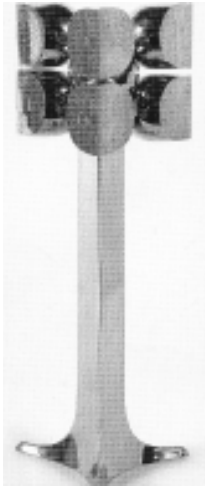


گزارش چهارمین نشست نقد آثار تصویری



برائیسلاوا، باغ سیب‌های طلایی

حرف‌هایی در باره بی‌ینال تصویری در برائیسلاوا / سال ۲۰۰۱

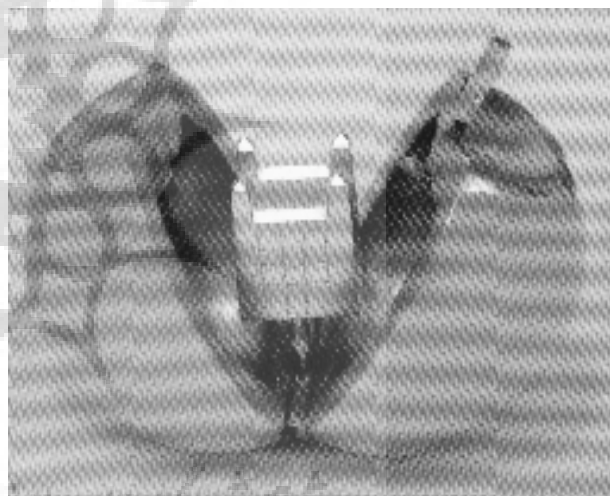
بخش‌هایی از گزارش سفر ما ممکن است جنبه خصوصی داشته باشد و اصلاً به درد شما نخورد، ولی جنبه عمومی‌اش که تجربه‌های ماست، می‌تواند به دیگران منتقل شود. البته، این طبیعی است که گزارش ما خیلی شکل کلاسیک و مدون نداشته باشد و بیشتر به شکل محاوره‌ای آرایه شود که شما این مورد را خواهید بخشید.

نمایشگاه «برائیسلاوا» از معتبرترین بی‌ینال‌های تصویری کتاب کودک است که قبلاً در چک و اسلواکی برگزار می‌شد، ولی الان که جدا شده‌اند، برائیسلاوا در بخش اسلواکی واقع شده. این دوره که ما در آن شرکت کردیم، هجدهمین دوره آن بود که ما جزییات آن را خدمت شما مطرح می‌کنیم. نکته‌ای که خیلی به نظر من مهم جلوه می‌کند، حضور گسترده‌ی تصویرگران ماست؛ آن هم در بخش «وورک شاپ» (کارگاه: work shop) نمایشگاه.

نمایشگاه برائیسلاوا، بی‌ینالی است که هر دو سال یک بار برگزار می‌شود. نحوه برگزاری به این ترتیب بود که روز هفتم سپتامبر، گشایش بی‌ینال در مرکز تئاتر ملی برائیسلاوا انجام شد و مراسم افتتاحیه با اهدای جوایز همراه بود.

نمایشگاه در یک ساختمان سه طبقه، به اسم «خانه فرهنگ» برپا شد. طبقه اول شامل اتاق کنفرانس بود که از ۷ تا ۹ سپتامبر سمپوزیومی در مورد تصویرگری و معضلات کتاب کودک در آن برگزار شد. نکته‌ی قابل ذکر این است که قرار بود امسال یکی از داوران این جشنواره، آقای فرشید مثقالی باشند که ایشان باید مقاله‌ای را هم در آنجا عرضه می‌کردند، ولی چون هزینه سفر داوران به خرج خودشان بود، با کمال تأسف، هیچ سازمانی از ایشان حمایت مالی نکرد و آقای مثقالی به داوری نرسیدند. گرچه وجود ایشان می‌توانست برای ما بسیار مفید باشد. عنوان مقاله ایشان هم «تفاوت تصویرگری و نقاشی» بود. یکی از مقالاتی که در آن جا خوانده شد، متعلق به یک نویسنده اروپایی بود که در آن، در مورد هجوم تلویزیون، بازی‌های کامپیوتری و از بین رفتن کتاب بحث می‌شد، یعنی همان معضلی که ممکن است در این‌جا هم وجود داشته باشد.

در طبقه دوم، نمایشگاهی از کشورهای مختلف تشکیل شده بود که آمار آن را آقای شفییی خواهد گفت. در طبقه بالا آثار تصویرگر برگزیده



حجوانی: اخیراً دوستان تصویرگرمان، آقایان بهزاد غریب‌پور و فرشید شفییی، از سفر «برائیسلاوا» برگشته‌اند. به همین دلیل، از آنها دعوت کرده‌ایم تا دستاوردهای سفرشان را در این نشست برای ما بیان کنند. آماده شنیدن حرف‌هایشان هستیم.

غریب‌پور: قبل از این که به این سفر برویم، طی دو جلسه که این نشست برگزار شد، من تنها در اولین جلسه‌اش شرکت کردم. ظاهراً گفت‌وگوهای آن جلسه هم، به طریقی، در ماهنامه منعکس شده است. حالا می‌بینم آن تصویری که من در آن زمان داشتم و این تصویری که الان دارم، متفاوت است. حالا شاید به سبب شرایط زمانی بود و یا هر چیز دیگری. البته، من با بسیاری از وجوه آن موافق هستم. بیشتر از آن جهت که بعد از مدت‌ها شرایطی پیش آمده که تصویرگران دور هم جمع شوند. در هر صورت، الان که از این سفر برگشته‌ام، احساس می‌کنم تا اندازه‌ای دیدگاه من عوض شده. وقتی که نظم و اعتبار تصویری کتاب کودک را در خارج از این‌جا می‌بینم با انتظاری که از ما و کیفیت و سطح تصویری ما دارند، دوباره خیلی از امیدها زنده می‌شود. در هر حال، از حضور دوستان تشکر می‌کنم.

بی‌ینال که یک خانم ژاپنی بود. به نمایش گذاشته شد و همراه آن، نمایشگاه «آنتونیو برونو»، برنده جایزه «هانس کریستین آندرسن» سال ۲۰۰۰ هم برگزار شد. همراه این نمایشگاه و در همین طبقه، برگزیده‌های «کنکور نوما» مطرح شده بود که باعث سرافرازی و خوشحالی است که در این جمع، شش نفر از ایران شرکت داشتند.

اسلواکی، پنج میلیون نفر جمعیت دارد و به علت این که جدا شده، مردم آن‌جا قطعاً معضلات و مشکلاتی دارند، ولی با تمام آن چیزی که ما ظاهراً می‌دیدیم، به تصویرسازی کتاب عشق و علاقه زیادی داشتند. یکی از نکات ظریف و مورد توجه آنها همین نامه‌هایی است که برای ما فرستاده‌اند؛ آن هم با کاغذهایی به رنگ‌های مختلف.

برای این که ما برنامه‌ها را اشتباه نکنیم، از همان روز اول، پوشه‌ای در اختیار ما گذاشتند که تمام اطلاعات در آن بود تا ما بدانیم که در کدام یک از این برنامه‌ها می‌توانیم شرکت کنیم. از روز اول تا روز آخر، برنامه‌ریزی ما مشخص شده بود.

پس از برگزاری نمایشگاه در براتیسلاوا، به حومه شهر رفتیم. به هتلی که در فضای بسیار خوشایندی قرار داشت به اسم «چرنوودا» و ما قرار بود دو هفته در آن‌جا «وورک شاپ» (کارگاه هنر) داشته باشیم. در آن‌جا «دوشان کالای»، تصویرگر معروف اسلواک و سه تصویرگر دیگر شامل خانم «لیلیان بروگر» از دانمارک، «ریگانا یولاندا» از برزیل و «میشاک» از غنا این وورک شاپ را اداره می‌کردند. هفته اول، شامل یک بحث عمومی بود و هفته دوم به کارهای اجرایی مربوط می‌شد.

حالا، آقای شفیع! شما لطف کنید نکاتی درباره نمایشگاه، برنده‌ها و وورک شاپ بگویید.

شفیع: شرکت‌کننده‌های بی‌ینال از ۴۳ کشور جهان بودند. تعداد تصویرگرها ۲۹۰ نفر و تعداد آثار به نمایش درآمده در نمایشگاه ۲۳۱۵ اثر بود. کشورهایی که در این نمایشگاه تصویرگر داشتند، عبارت بودند از:

آرژانتین ۷ نفر
 بلژیک ۱ نفر
 بلاروس ۵ نفر
 بوسنی ۱ نفر
 برزیل ۸ نفر

بلغارستان ۳ نفر
 قبرس ۲ نفر
 چک ۱۰ نفر
 شیلی ۳ نفر
 دانمارک ۱۵ نفر
 استونی ۶ نفر
 فنلاند ۴ نفر
 فرانسه ۱۱ نفر
 یونان ۶ نفر
 هلند ۱۷ نفر
 کرواسی ۸ نفر
 اندونزی ۲ نفر
 ایران ۱۹ نفر
 ژاپن ۱۸ نفر
 یوگسلاوی ۱۱ نفر
 آفریقای جنوبی ۲ نفر
 کانادا ۱ نفر
 لبنان ۱ نفر
 لیتوانی ۹ نفر
 لتونی ۴ نفر
 بلغارستان ۵ نفر
 مکزیک ۷ نفر
 مولداوی ۳ نفر
 آلمان ۳ نفر
 نیجریه ۱ نفر
 لهستان ۱۷ نفر
 استرالیا ۱۲ نفر
 روسیه ۷ نفر
 رواندا ۱ نفر
 اسلواکی ۱۶ نفر
 اسلونی ۱۱ نفر
 سوریه ۱ نفر





اسپانیا ۲ نفر
سوئیس ۷ نفر
سوئد ۵ نفر
ایتالیا ۹ نفر
اوکراین ۲ نفر
اروگوئه ۷ نفر

در حقیقت، بیشترین شرکت‌کننده را ایران داشت که برای همه خیلی عجیب بود. حتی دو نفر از کسانی که ربطی هم به تصویرگری نداشتند و برای دیدن آثار به نمایشگاه آمده بودند، وقتی متوجه شدند که ما ایرانی هستیم، با تعجب پرسیدند چه خبر شده که ایرانی‌ها این قدر از این بی‌نیال استقبال کرده‌اند؟ البته کارهای شرکت‌کننده‌ها هم خیلی خوب بود و همه متوجه این نکته شده بودند. مخصوصاً این که در بخش نمایشگاه «نوما» هم که در حقیقت، رینگ خارجی نمایشگاه براتیسلاوا به شمار می‌رود و با یک دیوار از آن جدا شده بود، ایرانی‌ها حضور چشمگیری داشتند. هر جا که دور می‌زدند، می‌دیدند که ایران شرکت‌کننده‌های زیادی دارد و کارها هم قابل توجه است.

مخصوصاً این که در وورک شاپ هم ما دو نفر از ایران شرکت کرده بودیم و تنها کشوری بودیم که دو نفر عضو داشت. از بقیه کشورها فقط یک نفر در آنجا بود.

در هر صورت، حضور ما بسیار تأثیر خوبی داشت. خانمی که در آنجا مسؤول یونسکو بود و جزء داوران امسال، به ما گفت: «کارتان تا مرحله آخر هم آمد و من خیلی دوست داشتم که کار جایزه بگیرد، ولی واقعاً دیگر نمی‌توانستم!» البته، نمی‌دانم منظورش کار کدام تصویرگر ایرانی بود. من فکر می‌کنم اگر آقای مثقالی بود، ما حتماً جایزه‌ای دریافت می‌کردیم. متأسفانه، این‌گونه نشد و من همین‌جا دوست دارم از زحمات‌های خانم حائری و کلاً روابط بین‌الملل کانون پرورش، برای ارسال آثار تشکر کنم؛ چون که توانستیم در آنجا یک نمایشگاه خوب برگزار کنیم.

غریب‌پور: آماری که توسط آقای شفیع‌ی گفته شد، نشان می‌دهد که ایران بالاترین تعداد شرکت‌کننده در این نمایشگاه را داشته و از جهت کیفی هم جزو بالاترین‌ها بوده، ولی متأسفانه، کیفیت چاپ کتاب ما خیلی پایین‌تر از آنهاست و این مشکلی بود که کاملاً به چشم می‌خورد. از یک طرف، از نظر تعداد شرکت‌کننده برجسته بودیم و از طرف دیگر، یک داور ایرانی در براتیسلاوا داشتیم. آقای مثقالی را همه به اسم

می‌شناختند و یک نمایشگاه خاص از کارهاشان بود، آقای زرین کلک، برنده سیب طلای براتیسلاواست و آقایان بهمن دادخواه، محمدرضا دادگر و کریم نصر هم از آنجا پلاک طلا برده‌اند. ما این همه کار انجام داده‌ایم، ولی متأسفانه، کیفیت کتاب ما از جهت چاپ خیلی پایین است. من از آنجا یک کاتالوگ سه برگی آورده‌ام که از کشور جدا شده کراسی است. این کاتالوگ به همراه کتاب‌ها و پوسترهایی که شما در اینجا می‌بینید، نشان‌دهنده کیفیت بالای چاپ آنهاست. جای کتاب با چاپ خوب در بین کتاب‌های ما خالی است. با چاپ خوب، ما می‌توانیم، هم عرضه فرهنگی داشته باشیم و هم بازگشت اقتصادی.

شفیع‌ی: آقای غریب‌پور! چیزی که در آنجا برای من جالب بود، این بود که با وجود آن که کارهای تصویرگران خارجی از نظر کیفیت اجرا و چاپ، بسیار هنری و جالب‌توجه بود، تقریباً همه شرکت‌کننده‌ها، از هنری‌ترین تا معمولی‌ترین‌شان، با مشکلاتی که ما سرو کار داریم، آنها هم سرو کار داشتند. منتهی به نظر می‌آید که معیار و اشل آنها بالاتر است. همه آنها می‌گفتند ما کارهایی داریم که همیشه دوست داریم آنها چاپ بشوند، ولی نمی‌شوند. منظورشان این بود که آثارشان هنری است، ولی ناشر کارهای بازاری می‌پسندد. یعنی آنها هم همین مشکلات ما را دارند، اما با معیارهایی بالاتر. آنها با این که کتاب‌های خیلی خوبی چاپ می‌کنند، باز هم از کیفیت چاپ ناراضی هستند. حالا دیگر نمی‌دانم ما چه‌طور می‌توانیم معیارهامان را از این که هست بالاتر ببریم.

غریب‌پور: بسیار خُب در قسمت دوم برنامه، آثار برنده را با هم نگاه می‌کنیم و بعد به بررسی آثار شرکت‌کنندگان ایرانی در نمایشگاه می‌پردازیم.

برنده اول، از کشور فرانسه است به اسم «اریک باتوت». آقای شفیع‌ی! لطفاً در مورد این اثر توضیح بدهید. او جایزه بزرگ براتیسلاوا را برده، یعنی جایزه درخت سیب را که جایزه اول براتیسلاواست. شفیع‌ی: در بین مجموعه آثاری که از این فرد در آنجا دیدیم، این اثر معمولی‌ترین کار تصویرگر بود، ولی نمک خیلی خوبی داشت و مهم‌تر از همه این که در استفاده از رنگ‌ها به یک آنالیز خیلی خوب رسیده بود و همین نکته، آن را برای گروه داوران برجسته کرده بود. او خیلی ساده از رنگ مشکی، آبی و قرمز خالص استفاده کرده بود. گاهی سادگی کار برای گروه داوران خیلی مهم است. شخصیت‌های این تصویرگر، همه کوچک بودند و بسیار گویا، فعال و هنرمندانه. تصویرگر، خودش یک آدم بسیار خجالتی بود؛ طوری که انگار می‌ترسید جایزه بگیرد. خانمی هم

که در آن جا ایستاده بود و به برندگان گل می داد، وقتی این تصویرگر گل را نگرفت و رفت، آن خانم دنبالش راه افتاد تا گل را به او بدهد! خلاصه، خیلی خجالتی بود. امیدواریم که خجالتش بریزد! این تصویرگر، جایزه بزرگ بی‌ینال را گرفت.

غریب‌پور: جایزه اصلی براتیسلاوا یک درخت سیب است. جایزه دوم، پنج سیب طلاست و جایزه سوم هم پنج لوح زرین یا پلاک طلا. جایزه دوم را «تاتار نیکوف» از بلاروس ربود، یعنی یکی از سیب‌های طلا قسمت او شد.

شفیعی: تصویرهای این تصویرگر پرداخت بسیار ریز و خیلی عجیب و غریبی دارد.

خسروی: درست برعکس اولی!

غریب‌پور: البته یک مطلب را در این جا عرض می‌کنم؛ بعداً که ما با داوران صحبت کردیم، بعضی از آنها معتقد بودند که کارهای این تصویرگر، می‌بایست جایزه اصلی را می‌گرفت، ولی نکته برجسته‌ای که در کار تصویرگر قبلی بود، صراحت و سادگی آن بود که در اثر وجود داشت. البته، او یک اثر دیگر هم داشت که بسیار زیبا بود. این اثر، دشتی را نشان می‌داد که یک روباه در آن به طرف خانه‌ای می‌دوید و تصویرگر، این دشت را در کمال سادگی و زیبایی تصویر کرده بود، درست مثل یک مینیاتور!

برنده سیب طلایی بعدی، «اشتراتن» از هلند است. او در این کاری که می‌بیند، از تکنیک آبرنگ و فضای خیلی فانتزی استفاده کرد. او یک نوعی طنز به دو شخصیت کتاب داده؛ یعنی کاپیتان و خدمه کشتی که از چوب جارو به عنوان بادبان استفاده کرده‌اند!

«سی شی تاگابه» از کشور ژاپن، سومین برنده سیب طلایی است. خصوصیت ژاپنی‌ها در این است که ویژگی‌های فرهنگی‌شان را در همه کارهای‌شان می‌آورند. با دیدن ظاهر این کار، می‌شود گفت که این اثر ژاپنی است. پرداخت‌های ساده و خیلی واضح و شفاف که در این کار وجود دارد، کاملاً روحیه ژاپنی‌ها را نشان می‌دهد.

سیب طلایی چهارم، متعلق به «کاتیا گرومان» از آلمان است. می‌بینید که داوران، فقط به یک نوع تکنیک و یک نوع ساخت و پرداخت جایزه نداده‌اند. بیشتر برای آنها در تصویرسازی نقطه و روایت مهم است؛ روایتی که کاملاً بتواند با حس متن هماهنگی داشته باشد. سیب طلایی

پنجم، نصیب «استیکووا» از اسلواکی شد.

بی‌ینال‌های مختلف، با هم تفاوت‌هایی دارند. در بعضی از بی‌ینال‌ها کار زیادی به متن ندارند و بیشتر روایت تصویری و پرداخت هنرمندانه را در نظر می‌گیرند.

ولی در براتیسلاوا روی هماهنگی متن با تصویر اتفاق نظر دارند. البته، ایجاد فانتزی و فضای مکمل برای متن مهم است، ولی روی متن تأکید خاصی دارند و این که تصویر چه قدر با متن هماهنگ بوده. در یکی از سمپوزیوم‌هایی که ما در آن شرکت کردیم، یکی از شرکت‌کننده‌ها که نروژی بود، بحث «تطابق متن با تصویر» را مطرح کرد که چه قدر می‌تواند در نگاهی که به کتاب می‌کنیم، مؤثر باشد. او یک منتقد بود و درباره‌ی یک مجموعه کتاب بحث می‌کرد که برای بچه‌ها چه قدر ترسناک است و تصویرگر، چگونه خواندن این متن ترسناک را برای بچه‌ها ممکن کرده است. بچه از یک حیوان ذهنی می‌ترسد، ولی تصویرگر آن را شیرین می‌کشد. در این تصویرها خرسی بود که بچه را در خیال خودش، در دهانش جا می‌داد، ولی در واقع، تصویر به گونه‌ای موضوع را حل کرده بود که کاملاً فانتزی به نظر می‌رسید و آخر سر هم که متن تمام می‌شود و توضیح کافی به وسیله تصویر داده می‌شود، می‌بینیم که نه، این خرس اصلاً ترسناک نیست؛ فقط ذهن بچه است که این را ساخته است.

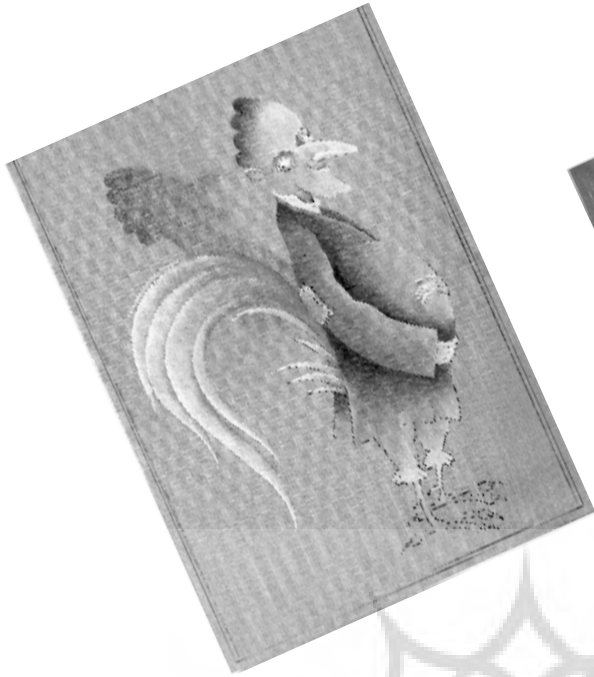
حجوانی: سؤال من این است که آیا متن‌ها ترجمه می‌شود تا آنها بخوانند متن را با تصویر تطبیق بدهند یا احیاناً از خلاصه داستان برداشت می‌کنند یا از فضای داستان و یا شعر؟

شفیعی: من فکر می‌کنم که اصلاً چنین چیزی نمی‌تواند امکان داشته باشد. در حجم زیاد آثاری که هست، اگر بخوانند همه متن‌ها را بررسی کنند، وقت کم می‌آورند. احیاناً شاید در رقابت‌های نهایی، به فرض در ۵ یا ۱۰ اثر پایانی، ببینند کدام متن به تصویر نزدیک‌تر است. وگرنه فکر می‌کنم اگر بخوانند از میان آثار ۲۹۰ نفر تصویرگر هر کدام این متن‌ها را مقایسه کنند، اصلاً این کار ممکن است. اگر چه متن‌ها به طور خلاصه فرستاده شود.

غریب‌پور: براتیسلاوا، تنها بی‌ینالی است که با ارسال تصویرها باید حتماً کتاب چاپ شده هم همراهش باشد. با این که ممکن است زبانش را نفهمند ولی، نحوه ارایه و عرضه کتاب برای آنها مهم است.



علوم انسانی و مطالعات
 علوم انسانی



غریب‌پور: آماری که در مورد کشورهای برنده می‌توان گرفت و گاهی دید داورها را هم منعکس می‌کند، این است که می‌بینیم از کشورهای اروپای شرقی و اروپایی در این جا نسبتاً برندگان زیادی به چشم می‌خورد. در این جا بی‌ینال هم جوایزی داریم از بلاروس، اسلواکی، کرواسی، لهستان و روسیه. در این کشورها با آن که مردم معضلات زیادی دارند و مشکلات اقتصادی، به علت تقسیم شدن‌ها گریبانگیر آن‌ها شده، ولی هنوز کیفیت کتاب و تصویرسازی، بر ادبیات کودکانشان حاکم است و خیلی به آن اهمیت می‌دهند.

شفیعی: دوازدهمین جایزه به یک ناشر تعلق گرفت. این اثر از کشور «رواندا» است و تصویرگری‌هایش به نظر من، ویژگی خاصی ندارد، ولی به سبب موضوع خاصی که در آن بود و اتفاقاتی که اخیراً در کشور «رواندا» افتاده، با وجود محرومیت‌های زیادی که اینها دارند و توانسته‌اند کتاب چاپ کنند، حضور چنین کتابی قابل توجه است. در هر حال، به نظر من این جایزه یک جایزه تشویقی بود.

غریب‌پور: بیشتر این جوایز را به کشورهایی می‌دهند که در حال توسعه هستند؛ یعنی امکانی به وجود می‌آورند که این روند ادامه پیدا کند. موضوع کتابی که در این جا جایزه گرفته، مهاجرت است، رواندا به علت جنگ داخلی، مهاجران زیادی در کشورهای همجوار دارد. مثل مردم افغانستان.

همان‌طور که موقع اهدای جوایز توضیح می‌دادند، رواندایی‌ها به کشورهای مجاور می‌روند و همیشه غم غربت دارند تا زمانی که پیش خانواده‌شان برگردند و چون در رواندا، امکان آموزش و درس خواندن وجود ندارد، خیلی از بچه‌های دبستانی و دبیرستانی را به خارج از رواندا می‌فرستند و این کتاب بیشتر چنین حسی را منتقل می‌کند و آنها برای حمایت از ناشر، این جایزه را در نظر می‌گیرند. البته، تصویرگر این اثر، دروورک شاپ هم شرکت داشت.

حجوانی: پیشنهاد می‌کنم دوستان نکاتی را که موقع دیدن تصویرها به ذهن‌شان خطور می‌کند، یادداشت کنند تا صحبت‌های تکمیلی هم در پایان کار مورد بحث قرار بگیرد. مثلاً این نکته که آقای غریب‌پور گفتند، در واقع یک برخورد تحلیلی است که چه‌طور بیشترین جوایز به کشورهای اروپای شرقی تعلق می‌گیرد.

شفیعی: جایزه ناشر، دو سال گذشته نصیب ایران شد. آن موقع

برای این که در همان جایی که مجموعه کشورهای شرکت‌کننده هستند. مجموعه‌ای هست که کتاب‌های چاپ شده از همان تصویرها قرار داده شده. این درست است که آنها فرصت ندارند همه کارها را ببینند و با متنش مقایسه کنند، ولی کارهایی که به مرحله نهایی می‌رسند و کار از حساسیت بالایی برخوردار می‌شود، آن وقت خلاصه متن‌ها کمک می‌کند. این تجربه‌ای بود که من در داورها در ژاپن داشتم. خیلی از کارها به جایی می‌رسید که همه‌اش امتیاز مساوی می‌گرفت. در این مورد، می‌رفتند سراغ متنی که همراه نقاشی بود و اثری که با متن همراه‌تر بود؛ انتخاب می‌شد. حال اگر موافق باشید، آثار پنج برنده سوم را که پنج پلاک طلا برده‌اند، با هم می‌بینیم.

پلاک طلایی اول، نصیب «واریا باریا» از شیلی شد که او هم دو روز در وورک شاپ حضور داشت. پلاک طلایی بعدی را «استفانیدی» از یونان برد با تکنیک و موضوع کاملاً متفاوت. حس طبیعت در منطقه قبرس و یونان، در این آثار کاملاً منتقل می‌شود. یعنی این رود، این تپه و این درخت‌ها که کشیده شده، زبان خیلی ساده‌ای دارد و گاهی ارائه همین سادگی، خودش توان بالایی می‌خواهد.

اسم تصویرگر برنده بعدی که از کرواسی است و سومین پلاک طلا نصیب او شد، «یوناکوویچ» است. آثار او هم از طنز خیلی قوی و آنالیز بسیار ساده در شخصیت‌پردازی برخوردار است. او از حیوانات خیلی استفاده کرد و حس فانتزی را در تصویرهایش به خوبی منتقل کرده است.

چهارمین پلاک طلا، متعلق به «استار باتو» از لهستان است. نود درصد فضای این کتاب، آبی و مشکی است؛ یعنی بیشتر در شب می‌گذرد، ولی بسیار توانا تصویر شده.

شفیعی: روی کاغذ آبی کار کرده.

غریب‌پور: احتمالاً همین‌طور است. اگر چه فضای کار این تصویرگر، آبی و مشکی است، بسیار توانا حس و فضا را به بیننده منتقل کرده. پنجمین پلاک طلا، نصیب تصویرگر کشور روسیه شد. این کار، اثر بسیار برجسته‌ای بود و نظر خیلی‌ها را جلب کرد. بعید نیست که در سال‌های اخیر، جوایز متعددی برده باشد. اسمش «ورا پالووا» است.

شفیعی: این شخص، انتخاب اول من بود و من جایزه اول نمایشگاه را مال او می‌دانستم. چون واقعاً کارش بی‌نظیر بود.

من کتابی را با تحمل سختی‌های زیاد به براتیسلاوا فرستادم و تنها کتابی بود که از ایران به آنجا رفته بود. در آن سال، آقای زرین کلک، جزو داوران بی‌ینال بود.

ایشان پیشنهادی مطرح کردند مبنی بر این که اگر شما این جایزه را به ناشری مثل «پنگوئن» بدهید، حتی قلقلکش هم نمی‌آید و چندان برایش مهم نیست. پس بیاید این جایزه را به ناشری بدهید که واقعاً از نان شب زن و بچه‌اش بریده و کتاب چاپ کرده! بعد همه گفتند که خیلی خوب است. بابا، این خیلی معرفت دارد!

غریب‌پور: البته، این داستان را خود فرسید اختراع کرده!

شفیعی: نه، واقعاً همین قضیه بود. من کتاب «بیز زنگوله پا» را کار کرده بودم و «نوروز هنر» چاپ کرده بود. آنها گفته بودند که خب، ما بگردیم گمنام‌ترین ناشر را پیدا کنیم و گشته بودند و همین ناشر ایرانی را پیدا کرده بودند که فقط یک کتاب داشت. همین اتفاق هم امسال برای ناشر رواندایی افتاد.

غریب‌پور: البته، علاوه بر طنزی که آقای شفییعی می‌گویند و خیلی شیرین است، آنها هم از همین موضوع تعجب کرده بودند که دوره قبل، یک کتاب با تصویرهای سیاه و سفید از ایران آمده و با این مشکلات به داوری رسیده، ولی حالا ۱۹ کار برجسته از همان کشور در نمایشگاه ظاهر شده.

شفیعی: فکر می‌کنم که آنها هم متوجه این موضوع شده‌اند و حالا دیگر هر سال، دنبال ناشران گمنام می‌گردند!

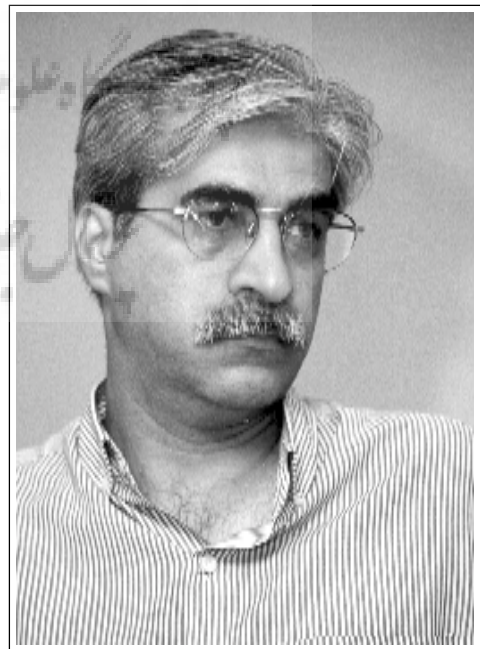
حجوانی: حالا «براتیسلاوا» را به یک بنگاه خیریه تبدیل نکنید! ما از این طنز شما به خنده می‌گذریم، ولی خودتان هم می‌دانید که اعتبار براتیسلاوا، بیشتر از این حرف‌هاست!

شفیعی: خب، مگر ناشر گمنام وجود ندارد!؟

غریب‌پور: بگذریم. در ادامه گزارش، آثار تصویرگران ایرانی شرکت‌کننده در بی‌ینال را با هم می‌بینیم. این آثار در بولتن اختصاصی براتیسلاوای سال ۲۰۰۱ چاپ شده. اولین نفر، آقای «آلن بایاش» است. آقای شفییعی! لطفاً توضیح بدهید.

شفیعی: بله، این کار از آقای آلن بایاش است به اسم «سه تار موی طلایی»، نوشته منوچهر کی‌مرام. کار بعدی، کار خانم احمدزاده است که البته، خودشان در این‌جا حضور دارند و در مورد کار و سابقه

بهراد غریب‌پور



تصویرگری‌شان صحبت می‌کنند.

احمدزاده: بنفشه احمدزاده هستم و پنج سال است که کار تصویری می‌کنم. این تصویر از کتاب «یادگار زیران» انتخاب شد که نشر پیدایش آن را چاپ کرده. تکنیک روی جلد، گواش است، ولی داخل آن را با قلم فلزی و کامپیوتر، به روش سیاه و سفید تصویر کرده‌ام. نویسنده کتاب هم آقای محمدرضا یوسفی است.

شفیعی: کار بعدی، کار آقای غریب‌پور است که خودشان در مورد آن توضیح می‌دهند.

غریب‌پور: این کار من، برای کتاب قصه‌های ملانصرالدین تصویر شده که عنوانش هست. «همه حق دارند» و ناشرش هم «طرح نو» است. تکنیک اجرایی‌اش، ترکیبی است از اکریلیک و مداد رنگی. داستان هم طنزآمیز است.

اکرمی: دو ویژگی در این تصویر هست که من در کارهای قبلی آقای غریب‌پور ندیده بودم؛ یکی تکنیک اجراست که آقای غریب‌پور، در آن به بافت بسیار اهمیت داده و دیگری حضور طنز در نوع نگاه ایشان است. در این‌جا سایه آدمی که به شکل خروس درآمده، خیلی جالب است.

شفیعی: طنز آقای غریب‌پور، در وورک شاپ هم همه را متعجب کرده بود. آنها می‌گفتند شما که این قدر جدی به نظر می‌آیید، این طنزها چه طور به کارتان راه پیدا کرده؟

غریب‌پور: البته، این کار روی تابلویی که در مرکز خرید بود و در آن‌جا آثار براتیسلاوا معرفی می‌شد، نصب شده بود.

شفیعی: کار بعدی، اثر آقای محمدعلی بنی‌اسدی است از کتاب «داستانی از اولین روزهای زمین»، نوشته آقای خورشیدفر و ناشرش هم ماه ریز است.

غریب‌پور: تکنیک اجرایی این اثر، مختص آقای بنی‌اسدی است که از توان اجرایی خوبی برخوردار است. این کار ترکیبی است از آبرنگ و قلم فلزی و از نظر شیوه اجرا و به‌کارگیری شخصیت‌های ظاهراً اساطیری، جذاب است.

شفیعی: کار بعدی از آقای پرویز اقبالی است. نویسنده کتاب، آقای شاه‌آبادی است و اسم کتاب هم «افسانه تیرانداز جوان».

کار بعدی از خاتم شیرین قزلباش است، به نام «گرچه سفید پشمالو» و نویسنده کتاب منوچهر کی‌مرام است و ناشرش هم «شباویز».

کار بعدی از ژیلای هدایی است و اسم کتاب هم «خواب کوتاه».

کار بعدی از سارا ایروانی است با عنوان «سفر گلبرگ» که ناشرش «شباویز» است.

کار بعدی، کار آقای بهرام خائف است، با عنوان «گفت‌وگوی رنگ‌ها».

کار بعدی، از خانم شیرین خسروی است، با عنوان «دختر باغ آرزو». خانم خسروی! شما که خودتان این کار را نفرستاده بودید. آیا خودشان این را از شما می‌فرستند؟

خسروی: من این کتاب را خودم فرستاده‌ام که البته، شما هم طبق مقررات خودش، اقدام به فرستادن آن کرده.

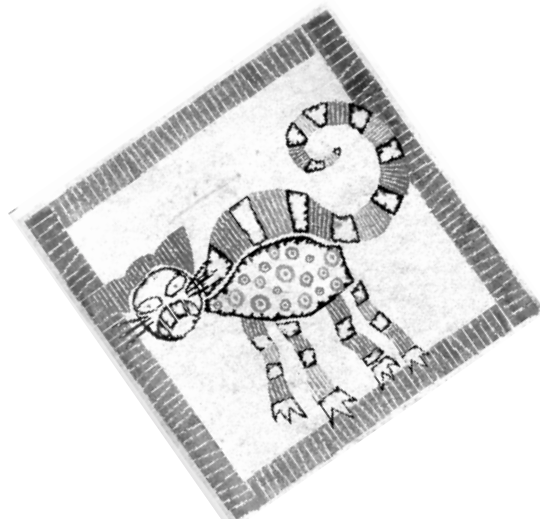
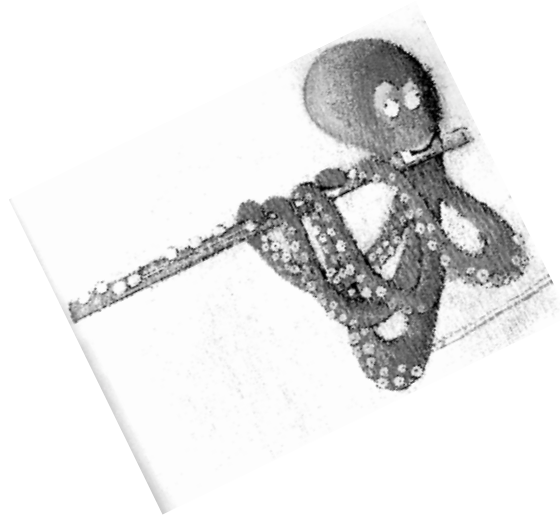
غریب‌پور: بله. این کتاب در دو نمایشگاه مجزا قرار داشت؛ شما در طبقه بالا بود و نمایشگاه هم در طبقه پایین.

شفیعی: کار بعدی از رامین مشرفی است از کتابی به اسم «غول بزرگ مهربان».

کار بعدی از آقای بهراد امین سلماسی است به نام «شاه مقوایی». این کار نسبت به آثار قبلی سلماسی، تازگی‌هایی دارد و در آن تخیل و فانتزی کودکی خیلی خوب حضور پیدا کرده.

کار بعدی از علی مفاخری است. با عنوان «مثل هزار ستاره».

کار بعدی از محمدحسین صلواتیان است. البته نمی‌دانم چرا این کار



وورک شاپ برگزار شد، قرار بود آقای دوشان کالای، با بقیه دستیارهایی که آنجا بودند، نمایشگاه کوچکی از کارهای خودش و از کارهایی که در براتیسلاوا انتخاب کرده بود یا توسط تصویرگران دیگر در مملکتش انجام شده بود و حرفی برای گفتن داشت، ترتیب بدهد.

کارهایی که دوشان کالای، به عنوان آثار مورد علاقه‌اش نشان داد، خیلی عجیب بود. شاید چیزی در حدود سی تا کار نشان داد؛ کارهایی به کلی متفاوت از هم و متفاوت با تکنیک خودش و شما نمی‌توانستید حدس بزنید چه کسی این کارها را انتخاب کرده؟ درباره هر کدام‌شان هم که حرف می‌زد، شنونده متقاعد می‌شد که بله، این کار چیزهای جالبی برای دیدن دارد. من واقعاً فکر کردم که اگر بتوانم یک چیز مهم یاد بگیرم، این است که کارهایی که شبیه کار خودم نیست، ببینم.

خسروی: کسانی که دید باز دارند و هنرمندانه کار می‌کنند، هیچ‌وقت در یک کار چیز خاص نمی‌بینند و برعکس، شما دقت کنید به کسانی که خیلی دیدشان واقع‌گرایانه است. کار اگر قدری هنری بشود، اصلاً نمی‌توانند آن را بپذیرند، نمی‌توانند آن را درک کنند؛ ولی کسی که کار هنرمندانه می‌کند، مثلاً در کمیک استریپ هم چیزهای تازه‌ای می‌بیند؛ چون وسعت فکر دارد. او همیشه یک جور نگاه نمی‌کند و وسعت فکرش، از نظر تکنیکی و بیانی گسترده است. در نتیجه، ممکن است حتی یک کمیک استریپ را ببیند و بگوید که این نکته مثبت را هم دارد.

شفیعی: من این طور حس کردم که آنها خیلی به کار همدیگر احترام می‌گذارند و سعی می‌کنند هر کاری را ابتدا از زاویه خوب ببینند؛ یعنی تنها نگاه نکنند و بگویند که این را می‌توانی این طرف‌تر بگذاری. اصلاً در آن دو هفته هیچ‌کس در مورد این صحبت نکرد که این کار می‌تواند بهتر شود، می‌تواند بدتر شود، این را اگر این‌گونه بگذاری، بهتر است؛ یعنی همین چیزهایی که در دانشگاه‌های ما و در روابط ما وجود دارد. در آنجا اصلاً این طوری صحبت نمی‌شد. به محض این که کسی به فانتزی‌یی می‌رسید که حدس می‌زدند این می‌تواند پایه خوبی برای تصویر باشد، تصویب می‌کردند و می‌گفتند: حالا شروع کن. یک خانمی از سوریه بود که واقعاً اجراهایش خیلی ضعیف بود. آقای «کالای» یک روز آمد و وسایل کارش را آورد. بعد شاسی کشید و خیلی سریع زمینه‌ای را گذاشت که این زمینه، خودش به تنهایی قشنگ بود. حالا شما هر چیزی که روی آن می‌کشیدید، حتماً قشنگ‌تر از یک زمینه سفید می‌شد. بعد آن خانم سوری، روی آن کار کرد و بعد هم یاد گرفت که چه طور برای کارهای بعدی‌اش زمینه بگذارد و کار کند.

بعد از این که همه از کارهای وورک شاپ نمایشگاه گذاشتند، دیدم که چه قدر خوب است که همه کنار هم هستند. انگار همه واقعاً یک پله

سیاه و سفید را برای چاپ انتخاب کرده‌اند. آقای صلواتیان، چند کار رنگی داشتند که خیلی فوق‌العاده بود؛ یعنی خیلی متفاوت بود از کارهای دیگری که من از او دیده بودم.

غریب‌پور: بعضی از تصویرگرهای ایرانی، دو کتاب فرستاده بودند و ظاهراً این کار اشکالی ندارد.

شفیعی: برمی‌گردیم به گزارش. کار بعدی اثر پژمان رحیم‌زاده است با کتاب «هیندشیکا» از انتشارات مدرسه.

غریب‌پور: کار بعدی از آقای شفییعی است. که جزو کارهای برگزیده‌ی این نمایشگاه در کاتالوگ آمده.

خسروی: آقای شفییعی، این کار شما با بقیه کارهای تان فرق می‌کند.

شفیعی: بله، متفاوت بود برای این که با ناشر تبتانی کرده بودیم که کار هم هنری باشد و هم بازاری؛ بنابراین، من تصمیم گرفتم کارم را با کامپیوتر اجرا کنم. در نتیجه، کل کار در کامپیوتر، با فری‌هند «Free hand» انجام شد. من لی‌اوت کاملش را اجرا کردم و کار نهایی را به آنها دادم. جالب این‌جاست که برخلاف کارهای دیگری که داشته‌ام، این کار به هر نمایشگاهی که رفته، پذیرفته شده؛ مثلاً در بولونیا که تقریباً نسبت به آثار قبلی من خیلی سخت‌گیر بودند و معمولاً کارهایم را در نمایشگاه شرکت نمی‌دادند، این کار را پذیرفتند. من دو تا کار فرستادم که انگار از این یکی بیشتر خوش‌شان آمد. کار دیگرم، تصویر یک کتاب مذهبی بود که به نظرم نسبت به این یکی بهتر کار شده بود، ولی انگار برای آنها این چیزها مهم نیست و نقاشی و روابط نقاشی را کاملاً از کار تصویرگری جدا می‌کنند. در تصویرگری، دل‌شان می‌خواهد شوخ و شنگی و فانتزی ببینند. اگر طنز در کار باشد، خیلی خوش‌شان می‌آید و این فضا را خیلی دوست دارند. جالب‌ترین چیزی که به نظرشان می‌رسد، این است که بگویند «خیلی خنده‌دار است، خیلی خوب است». وقتی می‌گویند «خیلی خوب است»، به این‌جا منتهی می‌شود که: «خیلی خنده‌دار است.» این برای‌شان خیلی مهم است. تقریباً همه آنها این‌گونه برخورد می‌کنند.

خسروی: نظر هیأت داوران جایی منعکس نشد؟ آیا نمی‌دانید که دیدگاه آنها چیست؟ واقعاً خیلی مهم است. چون گاهی آدم دچار سردرگمی می‌شود؛ بعضی وقت‌ها کاری را می‌بینیم که در نهایت سادگی است و کار دیگری که پیچیده و پریچ و خم است و همه کارها واقعاً متفاوت از یکدیگر انتخاب می‌شود. البته، منظورم این نیست که همه کارها باید به هم نزدیک باشد.

شفیعی: نمی‌دانم آقای غریب‌پور هم متوجه این موضوع شد یا نه. چیزی که به نظرم خیلی جالب آمد، این است که همان هفته اول که

بالا تر رفته بودند و کارها خیلی بهتر شده بود. کار بعدی، اثر آقای طباطبایی است. آقای طباطبایی در این جا حضور دارند و اگر لطف کنند و در مورد کارشان توضیح بدهند، فکر می‌کنم که مفیدتر باشد.

طباطبایی: من تصویرسازی را نزدیک به ۵ سال است که انجام می‌دهم. تکنیک روی جلد این کتاب، خودکار رنگی، آبرنگ و ماژیک است. ناشر این کتاب «پیدایش» و نویسنده‌اش هم آقای مزینانی است. غریب‌پور: کار بعدی هم اثر آقای زاهدی است. زاهدی: ناشر این کتاب «ماه ریز» و نویسنده‌اش «م. آزاد» است. من ۳ سال است که تصویرگری می‌کنم. تکنیک این کار گواش، رایپد و کلاژ است.

اکرمی: اسم کتاب چه بود؟

زاهدی: «لی‌لی حوضک» که پانزده - شانزده سال پیش، آقای آزاد و آقای احمدرضا احمدی، نوار کاستی از این کتاب را در کانون پرورش فکری تولید کردند.

اکرمی: ظاهراً این کتاب یک بار در سال ۱۳۴۹ چاپ شده، توسط انتشارات فرزین و تصویرهایش را هم بهمن دادخواه کشیده.

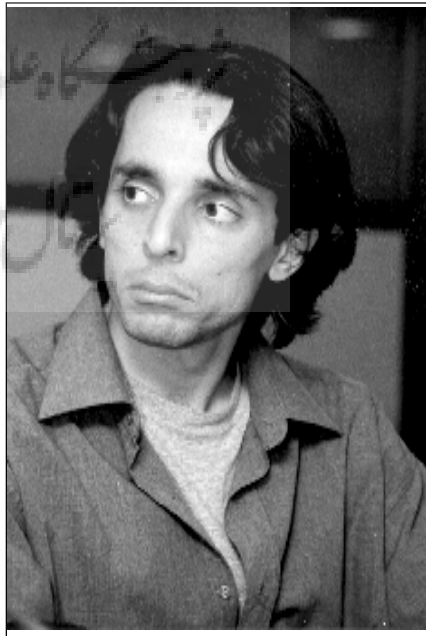
زاهدی: کتابش را نمی‌دانم، ولی شنیده‌ام که نوارش بوده.

شفیعی: کار بعدی از خانم نسیم آزادی است.

مهرنوش معصومیان: من در مورد کار خانم نسیم آزادی، چیز خاصی ندارم که بگویم. او در این کار از تکنیک کلاژ، مداد رنگی و پارچه‌های رنگی و هر چه که دم دستش بوده، استفاده کرده. او در اولین کتاب که کتابی است از دکتر مهدخت کشکولی، به نام «سایه در بهار» فقط از مداد رنگی استفاده کرده. کتاب دوم او «باغ بلور» است که با کلاژ اجرا شده.

غریب‌پور: نکته‌ای که می‌خواهم در این جا بگویم این است که یکی از مسئولان برگزاری وورک شاپ و براتیسلاوا نماینده یونسکو بود؛ خانمی به اسم «ماها بلوز». او متولد اردن است و در نمایندگی یونسکو در پاریس، فعالیت می‌کند. او یکی از داوران بود، من در مورد روش داوری براتیسلاوا از او سؤال کردم. او عقیده داشت که این داوری خسته‌کننده و پرکار بود و این طور نبود که جوایز به راحتی داده شود. سر جایزه اصلی هم ظاهراً بارها بحث خسته‌کننده و در عین حال مفیدی داشته‌اند که

فرشید شفعی



دست آخر هم به قول خودش، به دموکراسی رأی داده‌اند؛ یعنی به این ترتیب که هر کس که رأی بیشتری آورده، برنده شده. نکته دیگری هم که او در مورد داوری به آن اشاره کرد، این بود که در هر دوره اسامی و افراد داوری عوض می‌شود و برای همین هم هست که دیدگاه‌ها تغییر می‌کند. ممکن است که در یک دوره، دیدگاه حاکم بر داوری، انتخاب یک تکنیک پر ساخت و پرداخت باشد.

و در دوره بعد سادگی در ارایه مفهوم ملاک قرار بگیرد. این یک بحث کلی است که روش کار بی‌ینال‌ها با هر داوری عوض می‌شود و برای همین هم است که متنوع است و اگر یک دیدگاه خاص به یک جشنواره مسلط شود، عملاً همیشه یک عده مشخص به سبب تکنیکی که دارند، کنار گذاشته می‌شوند. و اما در مورد نکته‌ای که آقای شفعی اشاره کردند و گفتند که آنها خنده را در کار دوست داشتند، باید عرض کنم که ممکن است وجود خنده برای آنها مهم باشد، ولی گاهی ترجمه واژه فانتزی در زبان ما مشکل می‌شود. در واقع آنها به فانتزی خیلی اهمیت می‌دهند و فانتزی حتماً به معنی خنده‌دار بودن نیست. حتی آنها در برگه‌هایی که برای مان فرستادند، مشخص کرده بودند که در مدت وورک شاپ، باید روی موضوع «فانتاستیک زئولوژی» یا ورود خیال‌انگیز به دنیای حیوانات کار کنیم و حتی نوع ابزار کارمان را هم در وورک شاپ قبلاً برای مان آماده کرده بودند.

در واقع، آنها به موضوع فانتاستیک بودن اثر؛ خیلی اهمیت می‌دهند و برای همین هم هست که در نمایشگاه «بولونیا» کتاب‌های تخیلی «فیکشن» Fiction و غیرتخیلی «نان فیکشن» nonfiction از هم جدا می‌شوند. هر چه کتاب به طرف ساخت و پرداخت می‌رود، جنبه علمی بیشتری پیدا می‌کند و دنیای رؤیا از آن جدا می‌شود. آنها هر چیزی را که در دنیای کودک ایجاد رؤیا و تخیل می‌کند، جزو دنیای فانتاستیک می‌دانند.

پس فانتاستیک به معنی طنز نیست، به معنای دنیای خیال‌انگیز و رؤیایی است که وارد تفکر کودک می‌شود و وارد دنیای روزمره و شلوغ ما آدم بزرگ‌ها نمی‌شود. کشف وجود این فانتزی در آثار هنرمندان، برای داورها خیلی مهم است و همین کشف، سطح قضاوت آنها را مشخص می‌کند.

خانم تصویرگر ژاپنی که جایزه اول دو سال قبل را برده بود، در یکی از بخش‌ها، اتاق بسیار بزرگی داشت. آدم‌هایی که او اجرا می‌کند، آدم‌های خاصی هستند و واقعاً به دنیای فانتزی مربوطند. بدن این آدم‌ها کاملاً کشیده شده و شکل واقعی خودش را از دست داده. این خانم نزدیک به ۲۰۰ عروسک پارچه‌ای رنگ و وارنگ را از سقف آویزان کرده و با همین کارها وارد دنیای فانتزی کودکان شده بود؛ با آدم‌های مریخی و غیرواقعی، ولی موجود در دنیای امروز. این نگاه برای آنها خیلی مهم است؛ دنیای رنگ، خیال و نکاتی که بچه را وادار کند به سمت کتاب بیاید. تنها چیزی که می‌شود گفت، این است که آنها دنبال فکر تازه هستند.

این ویژگی مهمی است که آنها برایش اهمیت زیادی قایل‌اند؛ یعنی پیدا کردن نکات تازه در کارها.

شهبازی: شما به «فیکشن» و «نان فیکشن» یا تخیلی بودن و تخیلی نبودن کارها در بولونیا اشاره کردید. می‌خواهم بگویم در بخش «نان فیکشن»، ممکن است که موضوع خیالی نباشد، ولی فانتزی هم چنان در اثر وجود داشته باشد. یعنی با این که موضوع کتاب علمی - آموزشی است، ولی مسأله فانتزی، هم چنان در تصویرسازی باقی می‌ماند. با این تفاوت که نقاشی‌ها غیرفانتزی و عین واقعیت نیست. شما به اکثر کاتالوگ‌ها که نگاه کنید، متوجه می‌شوید بخش اعظم نقاشی‌ها جنبه فانتزی و تصویرسازی کودکان دارد؛ چه بسا که موضوع آن علمی باشد. در آثاری که من چند بار در نمایشگاه بولونیا دیدم، احساس کردم



انجام دهد و برگردد. اگر هم رئال باشد و تصویرگرش یک حیوان را در گوشه‌ای بگذارد که باعث شود شما به فکر بیفتید، تصور نمی‌کنم این موضوع مشکلی ایجاد کند. این اتفاق اگر در گونه‌هایی که شما پیدا کرده‌اید، نمی‌گنجد، شاید در گونه‌های دیگری باشد و یا اصلاً گونه دیگری باید برایش پیدا کرد. چون این گونه‌ها هم وقتی به‌وجود آمده‌اند که شما کتابی را دیده‌اید، حالا کتابی پیدا شده که دیگر در آن گونه‌ها نیست و حالا شاید شما باید گونه‌های سومی برایش پیدا کنید.

حجوانی: چه اشکالی دارد که ما فرض کنیم متن داستانی واقعگراست، ولی تصاویرش واقعگرا نیست؟ مگر این گونه نمی‌شود؟ یعنی شما روی کل کتاب قضاوت می‌کنید؟ اگر چه کتاب، یک ترکیب یک‌پارچه است، هنگام نقد، می‌شود دو بخش متن و تصویر را از هم جدا کرد و گفت که داستان واقعگراست، به این معنا که احتمال وقوع است؛ یعنی اگر این را به عنوان یک حادثه تعریف کنند، باور می‌کنیم که می‌تواند در عالم واقع هم اتفاق بیفتد، اما تصویرسازی‌اش نه! تصویرگر، پا را از نگاه صرف به متن فراتر گذاشته و آمده مسایل خودش را مطرح کرده و چهره دیگری به اثر داده. فرض کنید این موضوع هیچ اشکالی در کار ایجاد نکند و اصلاً باعث گیجی و سردرگمی مخاطب نشود. شما هم در موقع قضاوت می‌گویید که باید به متن یک جور نگاه کرد و به تصویر یک جور دیگر؛ اگر چه با هم مرتبط هستند. به نظر شما نمی‌شود این گونه دید؟

نجف‌خانی: از آن جا که تصویرهای این کتاب یک دفعه ما را از عالم واقعی بیرون کشید و به دنیای فانتزی برد، ما هم به شک افتادیم که نکند اصلاً خود متن اصلی هم فانتزی باشد، ولی بعد می‌دیدیم که نه، متن می‌تواند واقعی باشد؛ چون بچه‌ها در دنیای واقعی چنین کارهایی می‌کنند. پس این داستان واقعی است، ولی تصویرها فانتزی شده و ما هم‌چنان در رده‌بندی آن کتاب مانده‌ایم. حالا با توجه به اهمیتی که به قول شما به هماهنگی متن و تصویر می‌دهند با این جور دوگانگی متن و تصویر در آن نمایشگاه‌های بین‌المللی، چه طور برخورد می‌کنند؟

حجوانی: به نظرم می‌رسد که اگر شما این دو را از هم جدا کنید، موضوع حل می‌شود. شفییعی: برنامه‌ای دیدم که قرار بود طی آن، به بچه‌های زیردستانی، آموزش موسیقی داده شود که اصلاً موسیقی چه طوری ساخته می‌شود و چه چیزی زیربنای موسیقی است؟ یکی از شخصیت‌های خیلی معروف آن کشور (که فکر می‌کنم انگلیسی بود)، آمد و برنامه‌ای به اسم «سوپ موسیقی» راه انداخت؛ یعنی او می‌خواست یک موضوع

موضوع فانتزی بر آنها حاکم است و بیشتر کارهایی که انتخاب می‌شود و در کانالوگ به چاپ می‌رسد، این ویژگی را دارد. حالا ممکن است که بعضی از آنها عیناً دارای همان ساخت و سازهایی باشد که یک موضوع علمی را مطرح می‌کند.

غریب‌پور: من هم با حرف شما موافقم. نجف‌خانی: ما در سال گذشته، کتابی داشتیم به نام «آتان خوب» که ترجمه خانم منجری است و نشر «چشمه» منتشر کرده. این کتاب ماجرای کودکی است که مادرش به او می‌گوید اگر در کوچه توپ‌بازی کردی و توپت توی خیابان افتاد، نرو توی خیابان. دست بر قضا، توپ این بچه توی خیابان می‌افتد و کسی هم به او کمک نمی‌کند. تا این که او از درختی بالا می‌رود. سمت دیگر خیابان، درخت دیگری هست که شاخه‌هایش با شاخه‌های این درخت درهم تنیده‌اند. این بچه با کمک شاخه‌ها خودش را به درخت دیگر می‌رساند و در نتیجه، به آن طرف خیابان می‌رود و توپش را برمی‌دارد و دوباره برمی‌گردد. در واقع، او هم به حرف مادرش گوش داده و هم مشکلش را حل کرده. در این جا تصویرگر به غیر از مسأله درخت‌ها، تصویری ساخته که پرنده‌ای را به شکل شترمرغ خیلی عجیب و غریب کنار درخت گذاشته و این پرنده، چون به شکل یک حیوان فانتزی است، ما را به شک می‌اندازد که آیا اصلاً اینها در تخیل بچه هست، یعنی دارد با خودش فکر می‌کند که اگر چنین حالتی برایش پیش آمد، چه بکند و یا اصلاً این حیوان در خارج از خیال کودک بوده و این داستان برایش اتفاق افتاده؟ من می‌خواستم ببینم که اگر چنین پدیده‌ای در یک کتاب پیدا شد، در چه گونه‌ای جا می‌گیرد؟

یعنی این که این داستان، به هر حال، یک داستان واقعگرا است، ولی تصویرهایش فانتزی به شمار می‌رود. این نکته را هم گفته باشم که ما در شورای کتاب کودک، به نوعی این کتاب‌ها را دسته‌بندی می‌کنیم؛ یعنی یک عده داستان‌های واقعگرا را بررسی می‌کنند، یک عده فانتزی را و یک عده هم افسانه‌ها را. در مورد این کتاب، مابین این دوگونه مانده بودیم و اغلب کتاب‌هایی که بین دوگونه متفاوت سرگردان هستند و تکلیف‌شان مشخص نیست، برای ما مشکل‌ساز می‌شود و نمی‌دانیم چه‌طور آنها را دسته‌بندی کنیم. به نظر شما در این مورد چه باید کرد؟

شفییعی: به نظر من، با توجه به نکاتی که شما در مورد داستان گفتید، زیاد رئال به نظر نمی‌رسد که بچه‌ای از روی درختی که شاخه‌هایش با شاخه‌های درخت دیگری تنیده شده، رد شود و در آن طرف، کارش را

خیلی جدی را به بچه‌ها یاد بدهد. بعد طی یک مراسم فانتزی، دیگی آوردند و یک سری آلات موسیقی مختلف هم در آن جا بود. مثلاً یکی با ویولن آهنگی می‌زد و توی دیگ می‌ریخت بعد کسی که رئیس گروه بود، آن را هم می‌زد. و افراد گروه هم می‌نواختند. بعد از بچه‌ها می‌پرسید که این سوپ چه چیزی لازم دارد؟ مثلاً یکی می‌گفت که «ویولن سل». بعد او کاسه‌ای برمی‌داشت و زیر «ویولن سل» می‌گذاشت و مثلاً قدری از آهنگ آن را توی دیگ می‌ریخت. بعد که هم می‌زد و گروه می‌نواختند، وسط‌های موسیقی «ویولن سل» صدایش را به شکل بدی نشان می‌داد و پشت سرش بچه‌ها همه می‌گفتند: «آه آه آه». این طوری همه متوجه می‌شوند که این مزه خوبی برای سوپ نیست؛ یعنی دقیقاً یک موضوع بسیار جدی را به صورت فانتزی و هم‌جنس ذهن کودک، به او می‌دانند. این هم فانتزی بود و هم یک آموزش جدی. در واقع، به نوعی همان مثال شماسست که متن را واقعی و تصویرها را تخیلی دیدید.

غریب‌پور: با مثالی که آقای شفیع زنده، دیگر نیازی به صحبت من نیست. در واقع، آن فانتزی مزه‌ای است که به سوپ داده شده. داستانی که درباره آن کودک حرف شنو گفته شد، یک داستان روزمره است که تهدید هم همراهش هست؛ یعنی اگر بروی آن طرف خیابان، ممکن است گرفتار دزدها شوی یا این که با ماشین تصادف کنی.

از طرفی، این بچه برای تویش نگران است و این توپ ممکن است برای ما یک چیز معمولی باشد، اما برای بچه به اندازه زندگی ارزش دارد. در این جا تصویرگر، برای داستان راه‌حل پیدا می‌کند و آن مزه فانتزی است که به توپ برسد و خطایی هم مرتکب نشود. در واقع، این جاست که به وسیله مزه فانتزی، این داستان روزمره معمولی، قابل تحمل می‌شود و در یادها می‌ماند. اگر این یک کتاب آموزشی بود و همراه با خطکش مادر، بچه همیشه نگران تویش بود و همیشه هم امکان خطا وجود داشت. حالا در این کتاب مادر به بچه اجازه خطا می‌دهد، ولی از راه صحیح.

به نظر من در مورد کتاب کودکان، نمی‌شود چندان مرزبندی کرد که مثلاً این داستان رئال است یا رئال نیست. اصلاً ممکن است مرزبندی در کتاب کودکان، قابل تعریف نباشد.

نجف‌خانی: ما به خاطر کودک این دسته‌بندی را انجام نمی‌دهیم، بلکه برای تخصصی شدن کتاب‌ها این کار را می‌کنیم. افرادی که روی

داستان‌های واقع‌گرا کار می‌کنند، طبیعتاً مطالعات تئوریک‌شان روی داستان رئال است و این برای آن است که کتاب‌ها بهتر بررسی شود و همین ویژگی در مورد افرادی که روی فانتزی و یا افسانه کار می‌کنند، وجود دارد. برای این که هر کس در گروه خودش تخصصی‌تر کار کند و به کلی‌گویی اکتفا نکند.

اکرمی: من می‌خواهم پیوندی بین این بحث و تصویرهای آقای غریب‌پور که الان خواهیم دید، برقرار کنم. می‌خواهم بگویم که تصویرگر، واقعاً استقلال عمل دارد. در این تصویرها آقای غریب‌پور، به جدی‌ترین و واقعی‌ترین پدیده‌های تاریخی یا ژنتیکی و یا چیزهایی از این قبیل، از دیدگاه طنز و فانتزی نگاه کرده؛ یعنی به خودش این استقلال عمل را داده. آقای غریب‌پور! اجازه می‌دهید تصاویر را ببینیم؟

غریب‌پور: کار بعدی ما که پس از نمایشگاه انجام شد و از روز ۹ سپتامبر تا ۲۲ سپتامبر طول کشید، این بود که ما به محدوده خارج شهر رفتیم. هفته اول کارمان بحث روی اتوهای جمعی، مشورت و گروهی کار کردن بود. هفته دوم به انتخاب موضوع و اجرای آن گذشت. در این مدت هر کس برای کار خودش فضایی را انتخاب کرد که بیشتر هم از فضای طنز استفاده شده بود. من برای کارم، از موضوع «کلاه» استفاده کردم؛ یعنی این که هر کس چه کلاهی سر خودش می‌گذارد! و این حس فانتزی را در این کار آوردم که فرض کنید ناپلئون، کلاهش چه جور کلاهی می‌تواند باشد؟ من به این شیوه‌ای که می‌بینید، کارم را اجرا کردم. از جهت اجرایی هم یک رنگ آزاد را در پس زمینه و بک‌گراند کار قرار دادم. قسمت پایین کار، خطی اجرا شده و برای این که طنز کودکانه در آن باشد، در چکمه ناپلئون هم یک قورباغه کوچک گذاشته شده. من سعی کرده‌ام ناپلئون، از آن حس جدی بودنش بیرون بیاید و با این کلاه ظاهر شود.

در کار بعدی از فرم برج «پیزا» که کج است، استفاده کرده‌ام و این حس محیطی را به وجود آورده‌ام که کلاه یک امپراطور می‌تواند به شکل برج پیزا باشد. من این تصویر را با اکریلیک کار کرده‌ام؛ طوری که در اطراف آن، اثر مداد را باقی گذاشته‌ام. حتی کاری کرده‌ام که قدری از رنگ‌هایم روی سطح سفید برود، ولی چون با عجله آن را عکاسی کرده‌ام، کادرش در این جا نیامده و مدادی‌هایش باقی مانده.

در هر حال، کار در یک چنین فضایی خیلی حس به تصویرگر



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال هجری ۱۳۹۸



شفیعی: بله. این تصویر اول بود. در تصویرهای دیگر نمایی از یک قصر داریم و حیواناتی که خیلی کمرنگ هستند. قبلاً من عادت کرده بودم همه چیز را خیلی مشخص نشان دهم و این برای آنها جالب بود که این حیوانات یک جاهایی هستند و یک جاهایی نیستند. آنها از حضور عاطفه در تصویر خوششان می‌آید؛ چیزی که در کارهای ما زیاد نیست. کار بعدی، حمام کردن شهرزاد را نشان می‌دهد که شاه او را می‌بیند و می‌خواهد او را به چنگ بیاورد.

اکرمی: ساختار داستان از خودتان است؟

شفیعی: اصل آن مربوط به داستان «شهرزاد» است و من از آن اقتباس کرده‌ام.

اکرمی: خانم خسروی! شما شباهتی بین کارهای قبلی آقای شفیعی و این کارها می‌بینید؟

خسروی: کاری که از آقای شفیعی در «نوما» دیدم، خیلی خوشم آمد. یک کار هم برای «بولونیا» دیدم، ولی این نمونه‌هایی که الان می‌بینم، به کارهای اصلی آقای شفیعی نزدیک‌تر است.

یکی از نکاتی که در خیلی از وورک‌شاپ‌های خارجی دیده می‌شود، آزادی عمل در کار است، یک آزادی بی‌اندازه که همه چیز ممکن است اتفاق بیفتد و به نظر می‌رسد هیچ جور گرفتگی برای تصویرگر وجود ندارد. و او در این حال و هوا به حس خوبی می‌رسد.

غریب‌پور: نکته‌ای که آقای شفیعی هم در آن جا اشاره کردند، این است که آقای دوشان کالای، به عنوان کسی که صاحب سبک است و حرفش هم معتبر، در هیچ کاری دخالت مستقیم نمی‌کند؛ یعنی اصلاً اصرار نمی‌کند که مثلاً این را بردارد بگذارد آنجا و یا چیزی شبیه این. او به نکات مثبت در کار خیلی اهمیت می‌دهد و روی آن متمرکز می‌شود.

این آزادی عمل برای هنرمند، باعث می‌شود خیلی از چیزهایی که در ذهن اوست، مجوز بگیرد و راحت روی کاغذ بیاورد.

خسروی: آیا آنها جنبه‌های منفی را هم عنوان می‌کردند؟

غریب‌پور: قطعاً. مثلاً در مورد ترکیب‌بندی یا کمپوزیسیون، وقتی می‌دیدند که خطی خشن شده می‌گفت اگر این خط را نمی‌آوردی، بهتر بود. می‌شود این‌گونه جمع‌بندی کرد که او بیشتر نکات مثبت را پیدا می‌کرد تا نکات منفی را.

شفیعی: تصویر بعدی، تصویری است که شاه با شهرزاد ازدواج

می‌دهد و ارایه کار و بحث کردن در چنین جمعی، خیلی روی آدم تأثیر می‌گذارد. من حتی متوجه می‌شوم که خودم چه قدر تغییر کرده‌ام؛ تا حدی که فکر می‌کنم غریب‌پوری که در جلسه قبل حرف زد، با غریب‌پور حالا فرق می‌کند و من سعی کرده‌ام این تغییر را در تصویرهایم نشان بدهم.

در این تصویری که می‌بینید، سعی کرده‌ام از شکل قرقره، به عنوان کلاه استفاده کنم. به نظر من این پادشاه قرقره است.

حجوانی: شبیه پادشاه قرقیزستان شده!

غریب‌پور: (با خنده) ممکن است.

خسروی: ببخشید. آیا در وورک شاپ، به شما موضوع خاصی داده بودند؟

غریب‌پور: بله. ولی وقتی اتوهای مرا دیدند، گفتند شما روی همان اتوهای خودتان کار کنید. البته یک اتود روی حیوانات انجام دادم، ولی متأسفانه عکاسی نکردم. در این اتود نزدیک به شش - هفت کلاه بود و روی هر کلاه، چهره‌ای قرار داشت. این کلاه‌ها روی همدیگر بودند و آخر سر روی پاهای یک حیوان قرار گرفته‌اند؛ طوری که نمی‌توانیم بفهمیم که بالاخره توی آن کلاه کیست؟

کار بعدی، دوقلوهایی هستند که به هم می‌چسبند و از هم جدا نمی‌شوند. همان‌طور که می‌بینید، این دوقلوها دوتا سر دارند و یک بدن. من این را به کدهای مشترک تبدیل کردم؛ یعنی این که این دو دختر که یکی چشم‌های قهوه‌ای دارد و دیگری چشم‌های آبی، یک گل مشترک در دست‌شان است و در واقع یک نفر هستند و در عین حال، دوفرنند. خسروی: موضوعی که به شما داده بودند، چه بود؟

غریب‌پور: زئولوژی و میتولوژی؛ یعنی این که ممکن است به دنیای حیوانات فانتزی و یا حتی مخلوق ذهن تصویرگر مربوط شوند و یا این که از طریق میتولوژی، به افسانه‌ها بازگردند. در این بین کار آقای شفیعی، مقدار زیادی به میتولوژی و داستان‌های افسانه‌ای ما نزدیک است.

شفیعی: بله، من در اتوهایم به یک اسب بالدار رسیدم و جلوی این اسب بالدار، خانمی راه می‌رفت که پیش خودم گفتم؛ خب این اسب بالدار نمی‌تواند چیز خیلی عجیبی باشد و به جای بال برایش هارپ گذاشتم و بعد گفتم؛ خب این می‌تواند شهرزاد باشد، شهرزاد قصه گو. خسروی: پس سرانجام، این تصویر بود که ایده را به شما داد.

میکنند. من توی اتودهایم یک لیدی ببرد (Lady bird) خانمی که شبیه پرنده است) داشتم و یک قفس در جایی دیگر. آقای کالای، پیشنهاد کرد به جای این که تصویر عروسی را بکشیم، شهرزاد را مثل یک طلسم در قفس نگه دارم که این نکته به شکل‌گیری تصویر خیلی کمک کرد. این هم تصویر بعدی است که در حقیقت، شب اولی است که شهرزاد قصه گفته و شاه خوابش برده.

در تصویر بعدی برگ گل‌های گلدان بزرگ شده؛ یعنی این که روزهایی گذشته و آن پرنده هم دارد طلسم را از دست می‌دهد و دوباره فرم انسانی‌اش را پیدا می‌کند و در نتیجه، از قفس بیرون آمده. در این جا اسب هم سروکله‌اش پیدا شده. در تصویر نهایی و در پایین صفحه، قصر از حالت سیاهی درآمد است و همه شادی می‌کنند. یکی از حضار: نوشته‌های طرح چیست؟ شفیع: این نوشته‌ها چیز خاصی نیست. من همین طوری به عنوان یک فکر، آنها را به صورت نوشته درآوردم که می‌تواند ادامه لباس شهرزاد باشد.

کارها را هم بزرگ اجرا کردم؛ اندازه ۸۲. اولین بار بود که این قدر راحت کار می‌کردم. یک بار هم دیدم که آقای دوشان کالای، چه طور برای تصویر زمینه می‌گذاشت که این کار خیلی به من کمک کرد. خانم «للیان بروگر» از دانمارک به کمرنگ بودن اسب شهرزاد خیلی علاقه نشان می‌داد. و به من می‌گفت تو را باید یک جاهایی متوقف کرد که خودت نمی‌دانی. در حقیقت، خود من هم خوشم آمده بود و می‌دیدم که اجراها خیلی راحت‌تر شده. فکر کردم شاید تأکید من در گذاشتن فرم‌های مشخص با کنتراست‌های خیلی تند، زیاد هم خوب نباشد.

خسروی: شما در وورک شاپ چه قدر وقت برای کار کردن داشتید؟ غریب‌پور: مدت وورک شاپ دو هفته بود. برای این که ما در جریان کلی برنامه قرار بگیریم، از روز ششم سپتامبر حرکت کردیم. روز

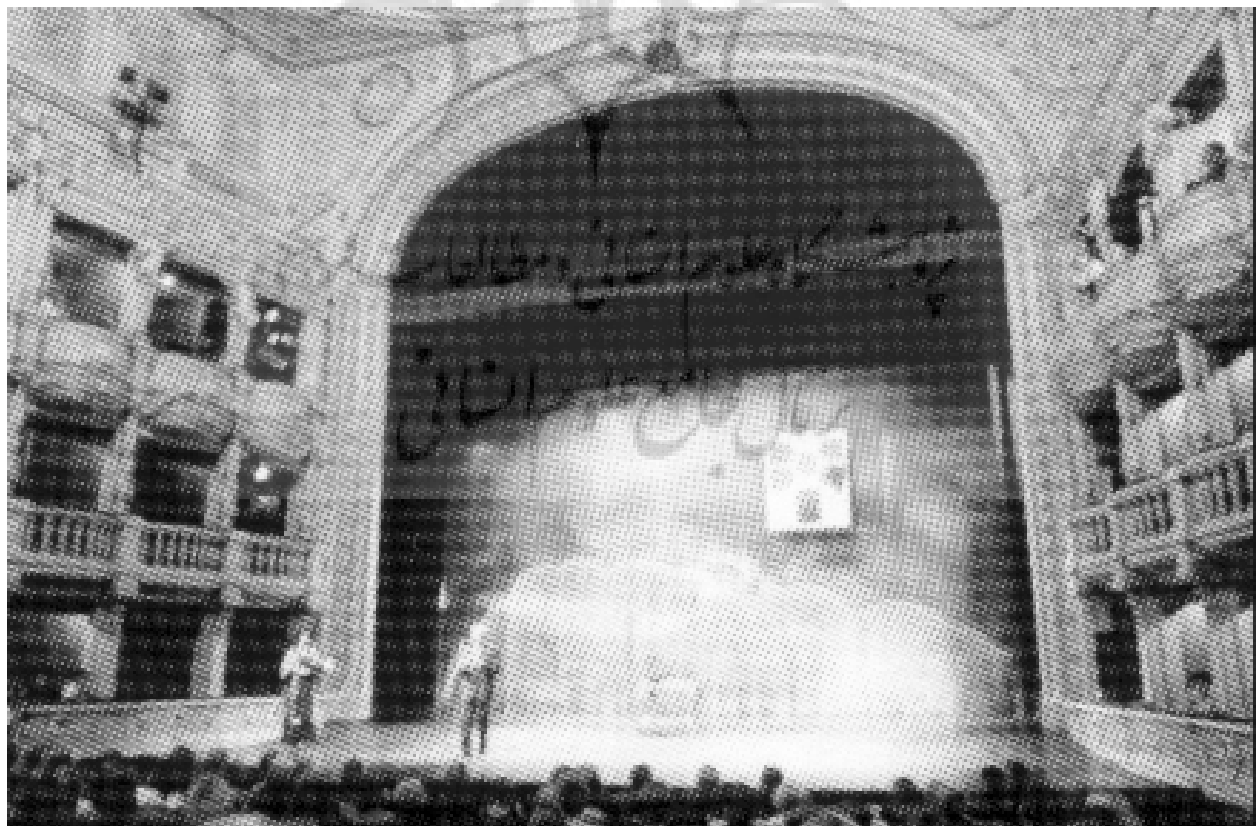
هفتم تا نهم، سمپوزیومی درباره تصویرسازی کتاب کودک برگزار شد که با برگزاری نمایشگاه همراه بود. از نهم تا بیست و دوم، وورک شاپ (کارگاه) برگزار شد. قبلاً مدت وورک شاپ، یک هفته بود و آنها به این نتیجه رسیده بودند که یک هفته کافی نیست؛ برای این که چند روز وقت لازم است تا شرکت‌کنندگان با هم آشنا بشوند و فعالیت‌های‌شان نتیجه بدهد.

کلاً سفر ما حدود هفده، هجده روز طول کشید. خسروی: بله، واقعاً یک هفته برای رسیدن به این هدف‌ها کافی نیست.

غریب‌پور: واقعیت این است که کارهایی که در آن جا انجام شد، در حد کارهای حرفه‌ای خود نمایشگاه براتیسلاوا بود. ما فرصت زیادی در اختیار داشتیم و خیلی از کارها کیفیت بالایی داشت. خانمی از روسیه، کارهایش فوق‌العاده بود. و تصویرگری از یوگسلاوی، یک کتاب کامل را اجرا کرد.

اکرمی: با تشکر از آقایان غریب‌پور و شفیع. حالا اگر کسی درباره گزارش دوستان صحبتی دارد، می‌تواند مطرح کند. اقبال‌زاده: دوستان! خسته نباشید. خیلی استفاده کردیم. من با این که تصویر را به صورت آکادمیک نمی‌شناسم، کارهای ارائه شده زیبا بود، هم کار آقای غریب‌پور و هم روایت تصویری «شهرزاد» آقای شفیع. روایت آقای شفیع یک روایت کامل از «شهرزاد» بود که فقط با تصویر می‌شد فهمید که «شهرزاد» چه کار کرده. مراحل اجرای کار هم زیبا، گویا و خیال‌انگیز بود.

در مورد مسأله‌ای که خانم نجف‌خانی گفتند، می‌خواهم بگویم که دنیای امروز، چه در ادبیات بزرگسال و چه در ادبیات کودک، قالب‌ها، کلیشه‌ها و ژانرها را به هم می‌ریزد. می‌شود به نوعی گفت که این ژانر، ترکیبی از دو ژانر متفاوت است و حتی گه‌گاه سه ژانر. این اتفاق واقعاً در تصویرگری هم می‌افتد. جوشش درونی هنرمند را نمی‌شود به بند



کشید. با توجه به آن کلیشه‌ها، شما باید یا رئال کار کنید، یا سوررئال یا هر چیز دیگر. کلیشه‌ها کاملاً درهم شکسته، آن چیزی هم که خانم خسروی، به درستی گفتند که در غرب آزاد عمل می‌کنند، بازتاب فضای باز است که هر کس هر طور که می‌اندیشد، همان طور هم عمل می‌کند و هنر هم جلوه‌های خودش را نشان می‌دهد. هنر هیچ مرزی نمی‌شناسد و هیچ کلیشه‌ای نمی‌پذیرد. خوشبختانه، نظریه‌های جدید ترجمه می‌شود و در این نظریه‌ها به صراحت گفته شده که ژانرها تداخل دارند و مرزی نیست. همان‌طور که آقای حجوانی هم اشاره کردند، تصویر هم می‌تواند حتی برای کار رئال، خیال‌انگیز و فانتاستیک باشد و متن را به نوعی گسترش دهد و هم این که خیال کودک را به اوج ببرد.

لازم نیست که حتماً تصویر، ترجمان متن باشد. اگر بتواند خیال کودک را گسترش دهد، زیبایی‌اش دو چندان می‌شود.

اکرمی: من هم به سهم خودم ذوق زده شده‌ام و فکر می‌کنم که در تصویرگری امروز دارد اتفاق‌های خوبی می‌افتد. آقای شفییعی، تصویرگری هستند که باید زیرچشمی نگاهش کرد و مراقب آینده‌اش بود. واقعیت این است که دوستان تصویرگر، هر وقت از معیارهای عادی و کلیشه‌ای کار خودشان فاصله می‌گیرند، یک دفعه پله‌های نردبان تکنیک را به سرعت بالا می‌روند. طوری که اگر کارشان امضا نداشته باشد، فکر می‌کنیم که واقعاً با یک تصویرگر جدید طرف هستیم. در مورد آقای غریب‌پور هم قضیه تقریباً به همین صورت است. در آثار جدید او، کادرها شکسته شده، بافت تغییر کرده و سفیدخوانی جای خاصی پیدا کرده است. او در کارهای جدیدش، هیچ اصراری به این که رنگ را به صورت تن‌پلات یا سایه روشن یکنواخت به کار ببرد، ندارد.

او دیگر مقید به این نیست که خیلی در مرز خط حرکت کند. و این تازگی‌ها برای من خیلی جالب بود، به‌خصوص حضور فانتزی و طنز تاثیرگذار در کار ایشان یک اتفاق جدی به حساب می‌آید و همه اینها چیز کمی نیست.

گاهی یکی از این اتفاق‌ها می‌تواند به تنهایی در کار یک تصویرگر، شگفتی ایجاد کند، چه برسد به این همه بازنگری.

همین احساس را در مورد کارهای آقای شفییعی هم دارم. در قفس قرار گرفتن زن، هم داستان بلبل و امپراتور اندرسن را یادم می‌آورد، هم افسانه «شهرزاد» خودمان را و هم رنج تاریخی زن را در جامعه ایران؛ یعنی همه چیز در آن هست. این آزادی عمل چه در خط، چه در فرم، چه در رنگ و چه در کادر و کمپوزیسیون دیده می‌شود. اینها اتفاق‌های بسیار شرینی است که در آثار آقای مشرفی، زاهدی، طباطبایی، خانم آزادی و دیگران هم هست. در حال حاضر ما هنوز بیشتر به نسل اول تصویرگران متکی هستیم و نسل‌های بعدی را تقریباً در سایه قرار می‌دهیم. به نظر من، وجود ۱۹ اثر از ایران، در جایی مثل براتیسلاوا، آمار کمی نیست و فکر می‌کنم که هر کدام از ما باید در این تجلیل سهمی داشته باشیم. وقتی یک بچه کوچک به دنیا می‌آید، ما هزار جور کیک برایش می‌بریم و هزار تا سرود برایش می‌خوانیم، ولی وقتی تصویرگران ما با دست پر از سفر برمی‌گردند، خود تصویرگران ما هم متوجه نمی‌شوند؛ چه برسد به علاقه‌مندان به کتاب و تصویر. من وقتی کارهای خانم خسروی را در سه کتاب آخرشان دیدم، خیلی ذوق‌زده شدم و احساس کردم که پس از مدت‌ها با یک مجموعه حرفه‌ای و هنری روبه‌رو هستیم.

امیدوارم این روند ادامه پیدا کند و با سکوت منتقدین و تصویرگران روبه‌رو نشود و خلاصه، چیزی باشد که ما به عنوان اعضای یک خانواده، بیشتر به آن فکر کنیم، نه این که منتظر بمانیم تا مثلاً براتیسلاوا دوستان ما را کشف کند و ما در این‌جا تصویرش را ببینیم. یا مثلاً تصویرهای کتاب دختر باغ آرزو، روی دیوار بزرگ متروی توکیو دیده شود، ولی خودمان در این‌جا از وجودش خبر نداشته باشیم.

حجوانی: به پایان جلسه امروز نزدیک می‌شویم. اگر نکته‌ای

هست، بفرمایید.

یکی از حضار: ببخشید. من یک سؤال داشتم. خیلی از گزارش شما استفاده کردم. اشاره‌ای کردید به مقاله‌ای که آقای مثقالی داده بودند. من نمی‌دانم که آیا جایی منتشر شده یا امکان دسترسی به آن هست یا نه؟ غریب‌پور: بله، این مقاله هست. مقاله‌ای است در سه صفحه. من کپی آن را برده بودم که به جای ایشان بخوانم، ولی به علت این که آقای مثقالی در آن‌جا حضور نیافته بود، اسم ایشان را از آن سمپوزیوم حذف کردند. این مقاله، به کمک خانم لیلی حائری، در روابط بین‌الملل کانون پرورش ترجمه شده و موجود است.

حجوانی: این مقاله می‌تواند در کنار گزارش نشست امروز چاپ شود. غریب‌پور: نکته‌ای که آقای شفییعی در آخر گفتند، یک نوع درد دل است. ایشان گفتند که من علاقه‌مند هستم تصویر شهرزاد را شخصاً بکشم و برای «نوما» بفرستم. واقعاً حیف است که این تصویرها چاپ نشود. اتفاقاً یکی از مشکلات ما همین است.

شاید جمعی هم که در این‌جا هستند، مشتاق باشند کار کنند و برای بی‌ینال‌ها بفرستند، ولی این که این آثار چاپ نشود و جایی از آن حمایت نشود، جای تأسف دارد. یک بار دوشان کالای، از من پرسید که: «بی‌ینال تصویرگری شما چه زمانی برگزار می‌شود؟» هم چنین می‌خواسته در بی‌ینال قبلی ما که یک موضوع مذهبی داشت، شرکت کند. من تنها چیزی که گفتم، این بود که: «ما درصد برگزاری بی‌ینال هستیم» و این دروغی بود که حالا دست شما را توی پوست گردو گذاشته و هرطور شده باید آن را برگزار کنید! واقعیت این است که باید برگزار شود و ما هم حتماً حضور داشته باشیم.

حجوانی: اشاره‌ای که آقای غریب‌پور کردند راجع به این که کارهایی که در سطح جهانی مطرح می‌شود، ولی در این‌جا به چاپ نمی‌رسد، مهم است و یا این که کیفیت چاپ کتاب‌ها پایین است و گاهی تصویرگرها آن قدر قدرت ندارند به ناشر بگویند که ۵۰۰ نسخه از این کتاب را با کاغذ گلاسه و یا کیفیت بهتر چاپ کند. و یا این که آقای مثقالی به سبب حمایت نشدن، نتوانند به این سفر بروند، نکته‌های مهمی است. به نظر من ۱۹ اثر که هیچ، تصویرگران، می‌توانستند حتی ۲۵ تا ۳۰ اثر هم برای براتیسلاوا بفرستند، ولی گاهی تصویرگرها درگیر زندگی خودشان هستند و اصلاً یادشان نیست که مثلاً تا زمانی مشخص باید کارهای‌شان برای براتیسلاوا ارسال شود یا برای نوما و یا نمایشگاه‌های دیگر.

یکی دیگر از دلایل، این است که دوستان تصویرگر دور هم جمع نمی‌شوند. علامت، نشانه و پرچمی هم وجود ندارد برای تصویرگری. اگر آنچمن ساده‌ای باشد که حتی این فرم‌ها را برای تصویرگرها ارسال کند، همین هم می‌تواند یک اتفاق بزرگی تلقی شود. در حالی که در آن طرف مرزها بیشتر اهمیت می‌دهند و بیشتر تحویل می‌گیرند و کارها هم برجسته‌تر است. این مظلومیت داخلی را خود تصویرگرها باید حل کنند و منتظر این که اتفاقاتی از بالا بیفتد، نباشند. دولت و دستگاه‌های اجرایی، همین قدر که کوزه تصویرگری را نشکنند، باید از آنها ممنون بود! لازم نیست این کوزه را بگیرند و به چشمه برسانند. در جامعه مدنی (اگر نخواهیم فقط شعارش را بدهیم) اتفاق‌ها باید از پایین بیفتد و نظارت باید از پایین به بالا باشد، نه از بالا به پایین. متأسفانه، ما ملتی هستیم که اصلاً عادت کرده‌ایم که همیشه چشم‌مان به آسمان باشد و فکر کنیم که باید همه چیز از بالا بیاید. حتی در کشاورزی‌مان هم این‌گونه است؛ چون سرزمین خشکی است، منتظر بارانیم و چشم‌مان به آسمان است. این تقدیرگرایی افراطی، باعث شده است که گاهی منتظر باشیم کسی بیاید و اصلاح کند. امیدوارم حداقل به بخشی از برنامه‌هایی که امروز گفته شد، برسیم. همگی موفق باشید!